

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نشریه سوسیالیسم کارگری شماره ۳۲
۲۹ نومبر ۲۰۱۶

سخن سردبیر

دونالد ترامپ سرانجام موفق به احراز پست ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا شد. نیروهای سیاسی و نخبه ها و تحلیل گران هر کدام از منظر جایگاه طبقاتی اجتماعی شان- به پای تحلیل این مسأله نشستند، از جمله رسانه ها و تحلیل گران سیاسی در افغانستان. برخی از تحلیل گران با اشاره و تکیه بر جنبه هائی از اظهارات ترامپ و مهمتر از آن پایگاه اجتماعی ارتجاعی او، تلاش کردند ظهور و عروج فاشیسم با مختصات و ویژگی های امریکائی را تبیین نمایند.



افول نئولیبرالیسم به خصوص پس از بحران مالی نظام سرمایه داری در سال ۲۰۰۸ با خودش افول و نزول احزاب سنتی بستر رسمی سیاست در بیشتر کشورهای معظم کاپیتالیستی از امریکا تا اروپا را در پی داشته است. نئولیبرالیسم در همه عرصه ها از اقتصاد گرفته تا سیاست، از چارچوب کشوری تا عرصه جهانی محدودیت و ناکارائی اش بیش از هر زمانی مسجل شده است.

رای "نه" و اعتراضی مردم به الیت سیاسی در امریکا که سیستم مسلط را در عرصه سیاسی و اقتصادی نمایندگی می کنند، نیز بیان گویائی از این ورشکستگی و ناکارائی نئولیبرالیسم در خود قدرت های بزرگ سرمایه داری است. در عرصه سیاست جهانی به خصوص با بحران اقتصادی جهانی و در متن آن افول قدرت اقتصادی امپریالیسم امریکا و

سر بر آوردن قدرت های رقیب، کشمکش و تعارض منافع و تلاش برای باز تعریف جایگاه قدرت های نوظهور جهانی و منطقه‌ئی و تقسیم حوزه نفوذ جهانی میان شان، مدتهاست که مهرش را بر عرصه سیاست جهانی کوبیده است. در متن این وضع، بحران اقتصادی و سیاسی کاپیتالیسم جهانی، بی‌افقی و شکست آن در نظم بخشیدن به «نظم نوین جهانی» است که گرایش‌های راست افراطی نظیر به قدرت رسیدن ترامپ در امریکا معنی پیدا می‌کند. به همین دلیل، الیت سیاسی از هردو جناح، خودشان را به وضعیت جدید پس از پیروزی ترامپ وفق می‌دهند. البته با وجود این که ترامپ بر موج نارضایتی عمومی از وضع موجود سوار شده و تمایلات سیاسی نیروهای راست افراطی و فاشیست را نمایندگی می‌کند، اما نیت و تمایلات فرد او به عنوان رئیس جمهور نمی‌تواند منشأ تصمیمات و تغییرات بزرگی در سیاست دولت امریکا، چه در عرصه داخلی و چه در عرصه جهانی، باشد. چون این را می‌دانیم که تعیین سیاست های کلان در هر دولتی را نیروهای شکل می‌دهند که در همه عرصه های ساختاری نفوذ و جایگاه ریشه‌ئی و معینی دارند.

انتخابات و نتایج آن در امریکا مانند گذشته مورد توجه نیروهای سیاسی از اسلامی تباری تا لیبرال و - چپ پوپولیسیت افغانستان و یک فاکتور تعیین کننده برای قدرت حاکمه که بندگان و سرنوشتش به حکومت و سیاست های امپریالیسم امریکا گره خورده است، بوده و می‌باشد.

هرچند که ساختار و سیستم سیاسی کنونی در افغانستان محصول دولت امریکا به رهبری نیوکانه‌ها حزب جمهوریخواه از است، اما "دولت وحدت ملی" به رهبری اشرف غنی و عبدالله عبدالله حاصل چانه زنی و مهندسی دولت به رهبری اوپاما می‌باشد.

بخشی از نیروهای حامی حاکمیت و ساختار کنونی که از وضع موجود ناراض اند، امید شان را به پدیده ترامپ بسته اند و فکر می‌کنند که با او سیاست نیوکانه‌ها در یک شکل و محتوای جدید سر آغاز بازگشت این عده به مدار قدرت و به موازات آن کاهش سیاست خصمانه جاری دولتمردان پاکستان در قبال افغانستان نیز خواهد بود.

بر اساس آنچه که ترامپ اظهار داشته است سیاست دولت امریکا در مقابل دولت افغانستان سختگیرانه تر خواهد بود چیزی که بخش بیشتری از فعالان عرصه سیاست در افغانستان را ذوق زده نموده است. از منظر این جریان ها روی کرد جدید ترامپ و نیوکانه‌ها آغاز دور جدید "مداخله سازنده" قدرت حاکمه امریکا و منطبق به ستراتیژی اولیه شان در امور مربوط به مدیریت اوضاع افغانستان و نقش فعال منطقه‌ئی شان می‌باشد. اما واقعیت اینست که نه دمکراتها و نه هم جمهوریخواهان در وجود ترامپ هیچ کدام منافع ستراتیژیک امپریالیسم امریکا و سرمایه های کلان را تابع تمایلات فردی فرد رئیس جمهوری و یاران و متحدان محلی شان نمی‌دانند. این امید یک امید واهی و یک درک کودکانه از عرصه سیاست در مناسبات کاپیتالیستی است. مبنای این امید همان تصویر رامبونی از قدرت امریکا و قدر قدرتی آن در عرصه جهانی است که با جمهوریخواهان و نیوکانه‌ها تداعی می‌شود.

اما با افول قدرت اقتصادی امریکا و سر برکردن قدرت های دیگر سرمایه داری برای تقسیم مجدد جغرافیای سیاسی جهان و حوزه نفوذ شان، این درک و تبیین پوچ و ساده لوحانه است. در عین حال که در متن و بر زمینه وضعیت جدید امریکا نمی‌تواند سیاست های خودش را یک جانبه دیکته نماید و منافع ستراتیژیک کشورها و قدرت های منطقه‌ئی از جمله پاکستان در منطقه و افغانستان را لحاظ نکند. برای هر دولتی در منطقه از جمله پاکستان این زمینه نیز به وجود آمده است که در میان بلوک های اقتصادی و نظامی جدید یارگیری نماید.

همین اکنون نیز صف بندی های جدید در منطقه در حال شکل گیری است. بناءً دلپستن به دولت جدید امریکا که بتواند پاکستان و قدرت های منطقه‌ئی را مهار نماید و ثبات سیاسی، امنیت و رفاه به ارمغان بیاورد و یا این که قدرت حاکمه

را با تمام تناقضات و تعرضات ساختاری اش یک شبه به نیروی مقبول مردم و کارا تبدیل نماید یک توهم و دل مشغولی ساده انگارانه ای بیش نیست.

این امر تنها در شرایط بسیار کنکرتی می تواند قابل تصور باشد که سرمایه داری جهانی در رأس امریکا چنان بر بحران جاری ساختاری اش فایق آید که بر بستر آن زمینه تحقق قدرتی امریکا و احراز قدرت بلامنازعش در سطح جهان متحقق شود.

در چنین یک اوضاعی است که دولت امریکا به رهبری ترامپ و جهت گیری پایه ئی که سیاست رسمی آن در صحنه داخلی و بین المللی دنبال می کند، می تواند محاسبات و آرزوهای این جریان ها را در حدی برآورده سازد، اما هرج و مرج شدید و آشوب عظیم در سطح جهان چنان اوضاع را پیچیده ساخته است که اتخاذ هر سیاست از جانب هر قدرتی می تواند در عمل منشأ آشوب و وخامت اوضاع در سطح جهان به ویژه منطقه گردد و بن بست و تناقضات جدیدی را سبب شود که از جمله مردم زحمتکش و طبقات محروم افغانستان همچنان قربانی گردند.

عروج ترامپ بیانگر جهت گیری جدید موجود ارتجاعی در " نظم " سرمایه داری جهانی است. ترامپ در رأس حزب جمهوریخواه و تمام احزاب بورژوائی از این دست برای بیرون رفت از بحران لاعلاج سیستم حاکم دست به فریب و تحمیق توده زحمتکش و تهیدست شده اند. در عرصه سیاست داخلی بر طبل ناسیونالیسم، نژادپرستی، فرقه گرایی مذهبی و قومی، ضدیت با مهاجران، می کوبند. این آن ابزارهای شناخته شده تاریخی هستند که بورژوازی و نمایندگان سیاسی آنها در وجود احزاب بورژوائی از لحاظ تاریخی به کار گرفته اند تا به توده محروم این باور ضدانسانی و ارتجاعی را بقبولانند که مسبب وضعیت فرودست آنها نه سرمایه و سرمایه داران، بلکه فرودستان قوم یا ملتی دیگر، نژاد دیگر، یا مذهبی دیگر است.

پدیده و سیاست شومی که در افغانستان طی بیشتر از سه دهه هر روزه شاهد بربریت و ددمنشی آن هستیم. اما مسأله ای که مخاطرات و بربریت بیشتری را به بشریت تحمیل می کند بحران عمیق جاری کاپیتالیسم جهانی است که در متن آن زمینه جدال و جنگ میان قدرتهای جهانی برسر تقسیم مجدد جهان و حوزه نفوذ و دسترسی به بازارهای کار و کالا و مناطق ستراتیژیک را شکل می دهد.

راست افراطی و نیروهای فاشیستی که ترامپ بر متن و موج آن به قدرت رانده شد این مخاطره را جدی می سازند. در پس زمینه بحران کاپیتالیسم جهانی جریان های راست افراطی و فاشیستی تقویت شده اند. پس از خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا و به خصوص پس از به پیروزی رسیدن ترامپ، راستهای افراطی در سطح جهان جان تازه ای گرفته اند و این غایله ادامه دارد.

همچنین این مسأله نشانه آشکار این واقعیت است که بر متن وضعیت جدید، نئولیبرالیسم دیگر از آن موقعیت هژمونیک گذشته اش پس از دهه هشتاد برخوردار نیست و سرمایه داری از نظر ایدئولوژیک نیز آن انسجام گذشته را ندارد. در متن این بحران پیچیده جهانی و منطقه ئی، تنها راه های حل ارتجاع بورژوا امپریالیستی نیست که امکان ابراز وجود پیدا می کند بلکه این وضعیت از نظر عینی به جنبش اجتماعی سوسیالیستی قدرت مند و متشکل طبقه کارگر نیز این زمینه و فرجه را فراهم می سازد تا آلترناتیو انقلابی خودش را عملی نماید و بر بنیاد آن اساس یک جامعه آزاد و برابر سوسیالیستی را پی ریزی کند.